

پژوهشی تازه در پیرامون جایگاه آتشکده آزر گشسب

«این یادداشت گزارشی است از يك كتاب»
«بنام جغرافیای تاریخی اورمیه که نگارنده»
«برای فراهم آوردنش همه کوی و برزن و»
«جلگه و هامون آنرا گشته و ۳۸۴ كتاب و»
«۶۳ مقاله را بکار گرفته است»

میتوان باورداشت که یکی از سالدارترین جایگاههای فرهنگ ایران ناشناس مانده است این گمنامی از آنروست که در گذشته دوران راه کاروانی (ترانزیتی) بود و آشوب و بلوا بر آن فرمانروائی داشت و نیز انصاف باید داد که ساکنانش را نیز از همت پژوهش ، کاوش بهره‌ئی گزاف نیست .

این شهر باستانی سه هزار ساله رضائیه است که در روزگاران پیشین اورمیه اورمی - اورمیه و ارومی و ارمی نامیده شده است و سیاحت و جغرافی نویسان با آدانی و فراوانی میوه‌اش ستوده‌اند. (از آنجمله‌اند یاقوت و حمداله مستوفی .) اورمیه بتأویل دانشمندان کلمه‌ایست سامی و مرکب از اور شهر یا جایگاه و میه آب که آبشهر یا آبگاش میتوان نامید . (مجله یادگار سال ۱) و این از آنروست که اورمیه در کنار دریاچه‌ئی بزرگ و در میان چند رود خرد و کلان جای دارد شاید این شهر در روزگار اشکانیان و ساسانیان نام دیگری نیز در دفاتر رسمی دیوانی داشته است و تاریخ ایران (سایکس ج ۱) و تاریخ تمدن (ویل دورانت ۱۰) باستناد مآخذ رومی در هنگام جنگ خسرو پرویز و هراکلس نام آنرا کلورومیا نوشته‌اند (که بدست هراکلس سوخته و ویران گردید).

دریاچه‌ئی را که امروز اورمیه بر کنار آن جای دارد دریاچه رضائیه میخوانند و این نام را پس از چیچست - بحیره اورمیه - کمبودان - شاهی بخود گرفته است.
ترکنازیهای جنگاروان و کشورگشایان بارها اورمیه را بویرانی کشیده و امروز

اتلال بسیاری اینجا و آنجا در کنار هر دهکده اش افتاده است. کشاورزان روستاها این ویرانه‌ها را میکنند و از خاک و خاکسترش در بستانها و تاکستانها بجای کود استفاده میکنند. گاه نیز سبویی سیم یا زر و یامشتی افزار مسین و مفرغین میبندند که سخت زیر کانه بدست سوداگران شهر روانه داری دیگر میشود.

رضایه امروز مرکز استان آذربایجان غربی است نزدیک بهفتاد هزار تن شهری و بهمان اندازه روستانشین دارد. انگورش خوب و توتونش فراوان و در روستاهای کردنشین گندم کشتن و گله پروردن رایج است شرابش که آنچنان نام آور شده از برکت قوانین مالیه دیگر بزم افروز و مستی بخش نیست (زیرا ساختنش در انحصار کارخانه‌ایست که آنچه دلش خواست در شیشه میریزد حتی ملس و رنگ صنعتی). در کنار شهر کارخانه قندی هم ساخته اند که پیش از آنچه بکار باشد تعطیل است.

اورمیه را جایگاه **معبد خالد Khald** خدای قوم اورارتو و زادگاه زرتشت و پایگاه آتشکده آذرگشسب دانسته اند. **صفی الدین ارموی** موسیقیدان نامی ایران در آنجا زاده شده و **حسام الدین چلبی** از مردم آنجاست. مدفن و خزائن یکی دوتن از شاهان مغول را در پیرامون آن دانسته اند. واپسین پادشاه **خوارزمشاهی** در نزدیکی آن کشته شده نخستین شاه **قاجار** در آنجا تاج بر سر نهاده و سرسلسله دودمان **پهلوی** نام خود را بدان بخشیده است.

اورمیه بر سر راه اقوام و ملل گوناگونی چون آشوریان - کلدانیان - یونانیان - اورارتوها - مانایها - سکاها و مادها قرار داشت از اینرو مردمش نسبت بعقاید و مذاهب تحمل و تساهل روا میداشتند. تعلیمات زرتشت از یکتا پرستی عبری - سلسله مراتب مدنیتهای اژه می (نیمه خدایان و فرشتگان) و از خیر و نور و ظلمت ایرانی متأثر شده است. در اسطوره و مسائل ما بعد الطبیعه گرایش به سامی هادارد ولی در قوانین و کارهای دنیوی کاملاً آریائیست. مذهب زرتشت تا آنجا که نگارنده دریافته است رستخیز معنوی ایران در برابر نیروهای بیگانه است در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش از میلاد. این مذهب سازمان ده و نیرو رسان دولت مستقل ایرانست که در ۷۲۱ (یاد رهما نسالها) بنیان یافت.

زرتشت میگوید :

« ای مزدا

« کی راستی و پارسائی و کشور پر از کشتزارهای گسترده و آباد و خان و مان خوب

پدیدار خواهد شد ؟

« کی اند که ما را در برابر دو غرستان خونخوار رامش خواهند داد ؟ » (گاتها از اوستا

نگارش جلیل دستخواه ص ۸۷ چاپ تهران)

و باز میگوید :

« باشد که مزدا شهریاران خوب برانگیزد و بنیروی آنان بد کردارانرا ...

شکست دهد ...

« روستاها را آرامش و شادکامی بخشد... » (همان کتاب ص ۱۰۶)

پیدایش زرتشت یکی از آن عواملی است که بر اثر آن ایرانی پیامبخیزد - برای خویشتن دولت و تشکیلات سیاسی و نظامی بنیان مینهد و راه زندگانی آزادواری را میکشاید . راهی که میتوان گفت تا بنام و روشنی بخش بوده است تعلیمات زرتشت برای جنگ با ستم و دروغ و کشاورزی و گله بانی و درختکاری عامل معنوی (اخلاقی و حقوقی) این رستاخیز بوده است .

تا اینجا مقدمه می بیش نبود . آنچه باید گفته شود اینستکه

آتشکده آذرگشسب در کجا بوده ؟

زرتشت این نخستین پرستشگاه خود را در کجا ساخته است ؟

استاد پورداد در نتیجه گیری از تحقیقات راولینسن - مارکوارت - نلدکه دارمستتر - ابودلف - ابن خردادبه و دیگران چنین دانسته اند که « بالای این کوه (تخت سلیمان) روزی آتشکده آذرگشسب . برپا بود . و برای تأیید منظورشان دلائلی میآورند بدین شرح :

« بیگمان پشته می که بر آن ویرانه های تخت سلیمان دیده میشود یکی از آکهنترین پناهگاهها و آشیانه های مردم ایران زمین است ... شك نیست که از همه دوران تاریخی ایران چون روزگار ماها - هخامنشیان - اشکانیان و ساسانیان باید یادگارهایی در این کوه (تخت سلیمان) نهفته باشد . (نشریه فرهنگ ایران باستان دوره ۱ ج ۲ ص ۲۲) و در کتابی دیگر چنین فرموده اند: « امروز محلی که گنججک یا شیز نامیده شود و یا اسمی که یاد آور چنین شهر قدیمی باشد و یک شباهت لفظی با کلمات گنججک و شیز داشته باشد در آذربایجان سراغ نداریم جز آنکه در شمال خرابه تخت سلیمان محلیست موسوم به گنج آباد » (پشتها ج ۲ ص ۲۴۹ تألیف پورداد چاپ بمبئی).

حال ببینیم منابع دین زرتشتی و کتب جغرافیا و شاهنامه چه میگویند ؟

الف - منابع دین زرتشتی

۱- در باب ۱۷ بندهشت چنین گوید : « کیخسرو بنگه می را که در مقابل دریایچه چیچست بود ویران ساخت و در نزدیک آن آتشکده آذرگشسب را بر بالای کوه اسنود ساخت .

در باب ۱۷ مینوخرد چنین آمده : کیخسرو در کنار دریایچه چیچست بتخانه را ویران کرد و گنگدیز را بیاراست»

«... آذرخشسب در کوه اسنود در آتورپاتکان است...» زاسیرم فصل ۱۱

و بسیاری جاهای دیگر .

آنچه قابل توجه است اشاره زرتشت و کتابهای زرتشتی برودها و کوههای مقدس است که تاکنون برای محققان محل دقیق آنها ناشناس مانده . یکی از این مراکز که جایگاه (فر) است کوه هره معرفی شده و همچنین از رود اوروزای مقدس نام برده اند و دیگر کوههای مزیشوند و آهورن و آذرتوه و بسیاری دیگر .

نگارنده پس از آنکه مدتی دراز در کوه وهامون آذربایجان گشته و نامهرجا را از زبان مردمش شنیده و با کتابها تطبیق کرده ام آنچه بدست آورده ام اینست :

چرا نام جائی دگرگون میشود ؟

اول - بر اثر کثرت استعمال .

دوم - بر اثر کم سوادی و لاجرم فضل فروشی دیوانیان (از قبیل مأمور مالیات و منشی پاسگاه امنیه و غیره)

سوم - بر اثر اشتباه کاتبان کتب که نامی را غلط مینویسند و محقق بعدی عیناً از روی آن یادداشت بر میدارد بی آنکه با اشتباه کاتب پی ببرد .

چهارم - نبودن حرکات در داخل کلمه و وجود حروف متشابه .

پنجم - مهاجرت دسته جمعی اقوام مختلف (چون آمدن عربها بایران و ترکان باذربایجان که غالباً سبب ترجمه نامها بزبان قوم فاتح میشود.)

ششم - تغییر نام شهر یا ده بسبب انساب آن بشخص یا حادثه معین .

هفتم - ادغام و یا اتصال یک شهر یا آبادی با آبادی دیگر و از دست دادن نام خود

پاره‌ئی شواهد

در کنار باختری دریایچه رضائیه سه کوه هست بنامهای ایشک داغی - قویون

داغی و جیران داغی (کوه خر - کوه میش و کوه آهو) که وجه تسمیه شان قابل بحث است .

مزیشوند

بر اثر کثرت استعمال میشوند میشود و میش را بترکی ترجمه کرده به قویون

داغی تعبیر میکنند و آهورن بسبب تشابه لفظی با آهو به جیران ترجمه میشود .

کاتبان (اوراذا) را به روضه تعبیر میکنند و با این هیئت عربی مینویسند . آذرتوه (کوهی که بر آب مسلط است) با کمی تحریف ادا میشود و همچنین است اسنود که امروز اوشنوا نامیده میشود .

این اوشنوا بجز آن اشنویه معروف و دهی است و از دهستان روضه چای بخش حومه

شهرستان رضائیه ۱۲ کیلومتری شمال باختری رضائیه، (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ص ۲۴ دایره جغرافیائی ارتش چاپ تهران ۱۳۳۰)

استاد پورداد در شناسایی کوه هره چنین نوشته اند «... هر همانست که امروز هربرز یا البرز گوئیم»، (یشتها ج ۲ ص ۲۵۳)

ولی در اوستا در چندین جا ذکر شده که چون افراسیاب از کیخسرو شکست خورد بفاری در کوه هره که در کنار چیچست بود پناه برد. در آنجا پارسائی هوم نام بعبادت مشغول بود. هوم افراسیاب را شناخت و او را بسته از کوه بزیر آورد. وقتی افراسیاب زاری بسیار کرد بندهایش راست کرد و افراسیاب از فرصت استفاده کرد و خود را در آب افکند این داستان در شاهنامه نیز آمده که مجمل چنین است:

وز آن پس چنین بد که افراسیاب	همی گشت کرد جهان با شتاب
همی از جهان پایگاهی بجست	که باشد در آن ایمن و تند رست
ز هر شهر دور و بنزدیک آب	که خوانی همی هنگ افراسیاب

چو آن شاه را هوم باز وبیست	همی برد از جای خورد و نشست
بپیچید و زو خویشن در کشید	بدریا درون جست و شد ناپدید

آنگاه گودرز و گیو هوم رامی بینند و از ماجرا می پرسند. هوم میگوید:

برین جایگه بر ز چنگم بجست	دل و جانم از جستن او بخت
درین آب چیچست پنهان شدست	بگفتم بتو راز چونان که هست

داستان درباره کوه هره صراحت دارد. این کوه در کنار چیچست است در جائیکه وقتی هوم افراسیاب را از جای خورد و نشست میبرد (از غارش بیرون میکشد) او خود را در آب چیچست می افکند. این معقول بنظر نمی رسد که کسی خود را از البرز بتواند بدریا چه چیچست اندازد (از فاصلهئی بیش از صد فرسنگ) پس یا استاد باین موضوع توجه نفرموده اند و یا نسبت بدرستی آن تردید داشته اند.

دیگر از مطالبی که استاد نوشته اند بی نشانی شیز و گنجک است و تخت سلیمان را بسبب ده گنج آباد در خور توجه دانسته اند. ما فقط در محال نازلو و روضه چای رضائیه باین نامها بر میخوریم.

بابا گنج

گنج آباد

جنیزه genizá

گزنه gázná

گجین gájin

جز این اینک در رضائیه دهی است سیر نام که مردم آنرا سغر (Sear) خوانند. بفر از کوه معبدیست با سنگهای بزرگ که میگویند کلیسیا بوده. آیا بر پژوهنده

نمی‌تواند این اندیشه دست دهد که این معبد همان بتکده مصیر باشد؟ و آیا میان سئویشین رابطه‌ی نتواند بود؟

از دیگر سوی کاوشی هم که توسط هیئت تحت سرپرستی هانس هنینگ فن دراستن در سال ۱۹۵۹ در تخت سلیمان صورت گرفت نتیجه‌ی بدست نداد. این بدان معنا نیست که در تخت سلیمان مدنیته نبوده بل این مدنیت می‌تواند شهری - دژی و یا خود پرستگاهی دیگر باشد. چون بارواج کار دین در زمان‌های گذشته و فراوانی موبدان سببی برای کمی تعداد آتشکده‌ها متصور نیست.

همچنین بطوریکه **مسعودی** و دیگر کتابها یاد کرده‌اند **انوشیروان** آتش آذر گشسب را بدو بخش کرد و بخشی از آنرا بنقطه‌ی دیگر برد که بقول **مینورسکی** با تخت سلیمان تطبیق میکند. (مروج الذهب ج ۴ ص ۷۴ و سفرنامه ابوالفص ۹۸ تعلیقات) علت اینکار نیز رشد دین مسیح در **آسیای صغیر** و دست اندازی **رومیان** با **آذربایجان** غربی را باید دانست که علاوه بر شور مذهبی چشم طمع بگنجینه‌های این آتشکده داشتند.

گذشته از همه این سخنان بدبختانه مستندات استاد **پورداود** و گروه بسیاری از محققین دانشمندان در اینکار غالباً سفرنامه‌ها و تواریخ اسلامی از قبیل سفرنامه ابودلف بوده و یا تواریخی که نویسنده‌هایشان از این سفرنامه و مانده‌هایش توشه بر گرفته و غالباً نظرشان جعل حدیث و افسانه بافی بوده است.

در پایان این یادداشت توجه خواننده را باین نکته جلب مینماید که منظور نگارنده تحمیل عقیده و یا اعلام نص مسجل نیست بلکه فتح باب است برای بحث و گفتگو در پیرامون مسئله‌ی که می‌تواند تاریخ باستانی ایران را در جامه دیگری درآورد.

حسین پژمان

جواب بی جواب

کس از زندگی دلخوش انگاشتم	گرانمایه هم صحبتی داشتم
برو دمدم شکر یزدان بگوی	بدو گفتم ای یار فرخنده خوی
همه چیزش آنسانکه دل خواسته	که هم بستری داری آراسته
بگفتا گر آن فتنه جفت تو بود	چو درد آشنا این حکایت شنود
همینها که گفنی ترا گفتمی	منش نیز مدح و ثنا گفتمی
	یکی خانه‌اش طعمه آتش است
	یکی را تماشای آتش خوش است